

شیخیه نامی است که به پیروان شیخ احمد احسائی (۱۶۶-۱۲۴۱ ق.) گفته می شود. زادگاه احسائی روستای مطیرفی واقع در منطقه احساء می باشد. احساء از مراکز قدیمی تشیع بوده است و امروزه ایالتی در شرق عربستان سعودی بر ساحل غربی خلیج فارس، به مرکزیت شهر هفوف می باشد. احسائی در پنج سالگی قرآن را نزد پدرش شیخ زین الدین احسائی آموخت. در احساء ادبیات عرب و مقدمات علوم دینی متداول را فرا گرفت. او از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می کند که در آن شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به وی ارائه کرده بود. وی می گوید: این رؤیا مرا از دنیا و آن درسی که می خواندم روی گردان ساخت. این حالت سرآغاز تحولی معنوی در زندگی شیخ احمد بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد. او می گوید: پس از آنکه به دلالت یکی از رؤیاهای به عبادت و تفکر بسیار پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار علیه السلام دریافت داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخها با احادیث پی برده است.

احسائی در سال ۱۱۸۶ ق. مقارن با آشوبهای ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم وهابی سعودی به احساء، به کربلا و نجف عزیمت کرد و از حوزه درس بزرگان تشیع همچون آقا محمد باقر وحید بهبهانی، سید علی طباطبائی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی و سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء، بهره مند شد و اجازه های متعدد روایی از مشاهیر عالمان دریافت کرد. احسائی علاوه بر فقه و اصول و حدیث، در طب و نجوم و ریاضی قدیم و علم حروف و اعداد و طلسمات و فلسفه مطالعاتی کرد و در سال ۱۲۰۹ ق. به سبب بروز طاعون از عتبات به احسا بازگشت و در سال ۱۲۱۲ ق. به عتبات مراجعت نمود. سپس بصره را مسکن دائمی خویش قرار داد. در این هنگام بود که برای نخستین بار شروع به بیان بعضی از عبارات معما گونه و مرموز نمود که خشم علمای متشرعه بصره را برانگیخت. در سال ۱۲۲۱ ق. به قصد زیارت عتبات به کربلا و نجف سفر کرد و سپس به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم خراسان گشت. در بین راه در یزد توقیفی کرد. اهل یزد از او استقبال گرمی به عمل آوردند و از وی خواستند که نزد آنان بماند و او اجابت کرد و پس از بازگشت از مشهد، یزد را مسکن خویش قرار داد و شهرت بسیاری کسب کرد. چندی بعد فتحعلی شاه وی را به تهران دعوت نمود و در حق او نهایت احترام را به جا آورد و از شیخ درخواست کرد تا در تهران مقیم شود. اما او این درخواست را رد کرد و به یزد مراجعت کرد. در سال ۱۲۲۹ ق. در راه زیارت عتبات به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان روبرو گشت و به اصرار حاکم در کرمانشاه اقامت کرد. در مدت اقامتش در آنجا سفرهایی به قصد حج و زیارت عتبات انجام داد. پس از مرگ دولتشاه، در سال ۱۲۳۷ ق. عازم مشهد شد و در میانه راه چندی در قزوین توقف کرد. در همین زمان بود که با مخالفت برخی عالمان روبرو شد که پاره ای از دیدگاههایشان را غلوآمیز و انحرافی تلقی می کردند. نخستین مخالفت آشکار با احسائی از جانب ملامحمد تقی برغانی، معروف به شهید ثالث، از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت. نقل شده است که برغانی در آغاز مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت شیخ را نگاه می داشت، اما در مجلسی که احسائی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در باب معاد جسمانی جويا شد و پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان به پایان آمد. این رویارویی به میان مردم نیز کشید و جمعی از علما از احسائی کناره جستند. رکن الدوله، علینقی میرزا حاکم قزوین، محفلی برای آشتی علما با حضور آن دو ترتیب داد اما این بار گفتگو به تکفیر احسائی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر توقف بیشتر احسائی را در شهر دشوار ساخت. احسائی از قزوین به مشهد و سپس یزد و از آنجا به اصفهان و کرمانشاه رفت و در تمام شهرها با سردی از او استقبال شد، گرچه هنوز هم کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش

برغانی در تاءکید بر تکفیر او و نامه هایی که در این باره می نوشت ، از عواملی بود که عرصه را بر احسائی در واپسین سفرش به کربلا تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آنجا منصرف ساخت . آنچه از فتوای برخی علما بر ضد احسائی نوشته اند ، مربوط به همین اوان و پس از آن است . در مقابل ، گروهی دشمنی با او را روا نمی شمردند ، از آن جمله فقیه نامدار حاج محمد ابراهیم کلباسی بود که آسان فهم نبودن پاره ای از آرا و تعبیرات احسائی را باعث سوء تفاهمات و تکفیرها می دانست و آرای احسائی را در چارچوب عقاید امامیه تلقی کرده او را از علمای امامیه معرفی می کرد . به هر حال احسائی از کربلا به مکه رفت و سپس از راه مکه عازم موطن خود گردید اما در نزدیکی مدینه در سال ۱۲۴۱ ق . در گذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد .

آثار فراوانی در زمینه گوناگون از احسائی باقی مانده است . از مهمترین آثار او جوامع الکلم است که در دو جلد چاپ شده است و حاوی پاسخهای او به سؤالات و نیز قصائدی در رثای امام حسین علیه السلام است . شرح الزیارة الجامه الکبیره بزرگترین و معروفترین اثر احسائی است که در چهار مجلد منتشر شده است . کتاب دیگر او حیاة النفس فی حظیره القدس است که کتابی مختصر در اصول عقاید می باشد. از دیگر آثار منتشر شده احسائی می توان از شرح العرشیه ، شرح المشاعر ، العصمه و الرجعه ، الفوائد ، المجموعه الرسائل ، و مختصر الرساله الحیدریه فی فقه الصلوات الیومیه نام برد . (۲۲۸)

عقاید و آراء

مبنای اصلی شیخ احمد که بیانگر روش اصلی اوست این است که همه علوم و معارف در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیه السلام می باشد و تنها راه کشف معارف، توسل به معصومان و مراجعه به آثار آنان است و آدمی به استقلال قادر به درک هیچ یک از علوم اعتقادی و عملی نیست. او این مطلب را در شرح فقرات متعددی از زیارت جامعه بیان کرده است . وی در شرح فقره ای از این دعا می نویسد : اگر معتقدیم عقل می تواند به معارف دینی دست یابد بدان جهت است که هدایت و نور عقل از هدایت و نور معصومان است لذا مخالفان امامان با وجود به کارگیری عقلشان تنها به عقاید باطل می رسند . او در این باره عقیده محیی الدین ابن عربی درباره وحدت وجود را ذکر می کند و از او با تعبیر ممیت الدین یاد می کند و از ملاصدرا به جهت پیروی از ابن عربی در برخی عقاید ، انتقاد می کند. احسائی نتیجه می گیرد که عقل به صورت مستقل قادر به درک حقایق نیست بلکه تنها با استمداد از انوار اهل بیت و مدد رساندن آنان به حقایق و علوم ، حتی در مسائلی چون صنایع و زراعت دست می یابد . (۲۲۹) توجه به تهذیب نفس و کشف و شهود از سوی احسائی در همین راستا قابل تفسیر است . او در زهد ، ریاضت و سیر و سلوک عرفانی شهره عام و خاص بود. حال به برخی آرای احسائی اشاره می کنیم :

معاد. معروفترین رآی احسائی درباره کیفیت معاد جسمانی است ، و همین نظریه دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله برغانی بود . احسائی اصل معاد جسمانی را که در آیات و احادیث متعدد بر آن تاءکید شده می پذیرد اما تفسیر خاصی از جسم ارائه می دهد . معنی متداول و عرفی معاد جسمانی این است که آدمی در حیات اخروی همچون حیات دنیوی دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است . احسائی معاد جسمانی به این معنی را نمی پذیرد . او می گوید : جسم در احادیث اعم از جسد است . اجساد در مقابل ارواح به کار می رود ولی اطلاق اجسام عامتر از این است . به اعتقاد او آدمی دارای دو جسد و دو جسم است . جسد اول مرکب از عناصر زمانی است . این جسد مانند لباس است که گاهی همراه انسان است و گاهی همراه او نیست و این جسد لذت و درد و طاعت و معصیت ندارد ، همان طور که فرد معصیت کار وقتی به مرض سختی دچار می شود و اکثر جسد او از بین می رود ، باز ما او را همان معصیت کار می دانیم . بنابراین جسد اول ، جسد اصلی انسان نیست . این جسد پس از مرگ از بین می

رود و در حیات اخروی همراه انسان نمی باشد . جسد دوم عبارت است از طینت انسان که از عالم هور قلیاست . عالم هور قلیا همان عالم برزخی است که حد وسط میان عالم ملک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) می باشد و بدان ، عالم مثال نیز می گویند . جسد دوم، جسد اصلی انسان است و در قبر باقی می ماند و پس از نفخ اسرافیل در صور (نفخه دوم یا نفخه بعث) ، روح وارد همین جسد جدا می شود و برای محاکمه و جزا فرا خوانده می شود . بدین ترتیب در هنگام مرگ روح از هر دو جسد جدا می شود ، اما در معاد با جسد دوم همراه می گردد . اما جسم اول ، جسمی است که روح پس از مرگ و مفارقت از دو جسد ، همراه آن است و انسان با آن جسم پس از مرگ وارد بهشت یا جهنم دنیوی می شود و مشغول لذت بردن یا عذاب کشیدن می گردد . پس از نفخه نخست (نفخه صعق) روح و جسم اول نابود می شود و از پس از نفخه دوم (نفخه بعث) روح به وجود می آید و وارد جسم دوم و نیز جسد دوم می شود . احساسی تاءکید می کند که بدن اخروی انسان که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم می باشد ، همان بدن دنیوی انسان است ، با این تفاوت که بدن دنیوی کثیف و متراکم است ، اما بدن اخروی از تصفیه های متعدد عبور کرده و لطیف و خالص شده است . از همین جا نتیجه می گیرد که به معاد جسمانی معتقد است . (۲۳۰)

امامت . پس از مسأله معاد ، امامت و جایگاه امام در آفرینش مهمترین و مشهورترین عقیده احساسی به شمار می رود و عقیده وی در این باره موجب گشته تا برخی او و فرقه شیخیه را در زمره غالیان به شمار آورند . احساسی معصومان علیه السلام را واسطه فیض خدا می داند به این معنی که پس از آنکه خداوند معصومان علیه السلام را خلق کرد ، آنان به اذن و مشیت الهی موجودات دیگر را آفریدند . او نقش معصومان علیه السلام در آفرینش جهان را بر اساس علل اربعه ارسطویی توضیح می دهد . به اعتقاد او معصومان علیه السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان ، اراده خداست . از این رو معصومان علیه السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان ، اراده خداست . از این رو معصومان علیه السلام علت های فاعلی موجودات جهان می باشند . از سوی دیگر ، مواد موجودات از شعاع انوار و وجودات معصومان هستند ، لذا آنها علل مادی آفرینش نیز به شمار می روند . علل صوری بودن معصومان علیه السلام به این دلیل است که صورتهای اشیاء از صورتهای مقامات و حرکات و اعمال آنهاست . البته صورت مؤمنان همانند صورت معصومان علیه السلام و صورت کافران مخالف صورت آنان است . همچنین معصومان علت غایی عالم اند زیرا اگر آنها نبودند چیزی خلق نمی شد و خلقت موجودات به خاطر خلقت معصومان است . (۲۳۱)

فرقه های شیخیه

پس از فوت شیخ احمد احساسی ، یکی از شاگردانش به نام سید کاظم رشتی (۱۲۱۲-۱۲۵۹ ق.) جانشین او گردید . سید در جوانی به یزد رفت و به شیخ احمد پیوست و سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود . وی بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالباً با زبان رمزی و نامفهوم است . برخی معتقدند منشاء اکثر آرای نادرست شیخیه ، سید کاظم رشتی است و احساسی بدانها اعتقاد نداشته است . (۲۳۲)

یکی از شاگردان سید کاظم ، میرزاعلی محمد ملقب به باب بود که پس از فوت سید ، مدعی جانشینی او شد و پس از آن ادعای بابیت امام غایب و سپس ادعای نبوت خویش را مطرح ساخت ، شرح عقاید او در بحث از فرقه بابیه ذکر خواهد شد . دیگر شاگرد سید کاظم ، حاج محمد کریم خان قاجار (۱۲۲۵-۱۲۸۸ ق.) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله پسر عمو و داماد فتحعلی شاه بود ، که مدعی جانشین سید گردید و فرقه شیخیه کرمانیه را تاسیس کرد . این فرقه به نام کریمخانیه نیز نامیده می شود . پس از حاج محمد کریم خان ، اکثر شیخیه کرمان ، فرزندش محمد خان (۱۲۳۶-۱۳۲۴ ق.) را به عنوان رئیس

شیخیه پذیرفتند؛ هرچند رحیم خان یکی دیگر از فرزندان حاج محمد کریم خان، نیز مدعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد. از دیگر مدعیان رهبری شیخیه، محمد باقر خندق آبادی، نماینده حاج محمد کریمخان در همدان بود که پیروانش فرقه شیخیه باقریه را در همدان ایجاد کردند. اکثریت شیخیه کرمانیه پس از محمد خان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰-۱۲۷۶ ق.) را به رهبری خویش برگزیدند. پس از او ابوالقاسم خان ابراهیم و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضاخان در سال ۱۳۵۸ ش. ترور شد. (۲۳۳)

در آذربایجان نیز علمای بزرگی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسائی پرداختند. از علمای شیخیه آذربایجان، سه طایفه مهم قابل ذکر است. نخستین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده حجه الاسلام است بزرگ این خاندان میرزا محمد مامقانی معروف به حجه الاسلام (م. ۱۲۶۹ ق.) است که نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. او مدتی شاگرد شیخ احمد احسائی بوده و از او اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده وی در تبریز بود. او همان شخص است که حکم تکفیر و اعدام علی محمد باب را در تبریز صادر کرد. حجه الاسلام سه فرزند دانشمند داشت که هر سه از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می رفتند و به لقب حجه السلام معروف بودند. فرزند ارشد او میرزا محمد حسین حجه الاسلام (م. ۱۳۱۳ ق.) نام داشت و از شاگردان میرزا محمد باقر اسکویی بود. فرزند میرزا محمد حسین حجه الاسلام، میرزا ابوالقاسم حجه السلام (م. ۱۳۶۲ ق.) آخرین فرد روحانی خانواده حجه السلام بود.

دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده ثقه الاسلام است. میرزا شفیع تبریزی معروف به ثقه الاسلام بزرگ این خاندان است. وی از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده است. فرزند او میرزا موسی ثقه الاسلام نیز از علمای شیخیه تبریز بود. میرزا علی معروف به ثقه السلام دوم یا شهید نیز از همین خانواده است. او در سال ۱۳۳۰ ق. به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روسها، به دست روسهای اشغالگر تزاری در تبریز به دار آویخته شد. برادر او میرزا محمد نیز از علمای شیخیه تبریز به شمار می رفت.

سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان احقاقی است. بزرگ این خاندان میرزا محمد باقر اسکویی (۱۲۳۰-۱۳۰۱ ق.) می باشد که از مراجع فقه و دارای رساله عملیه بود. او شاگرد میرزا حسن مشهور به گوهر (م. ۱۲۶۶ ق.) از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، بوده است. فرزند میرزا محمد باقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹-۱۳۶۴ ق.) نیز از علما و مراجع بزرگ شیخیه است. او کتابی تحت عنوان احقاق الحق نگاشت و در آن عقاید شیخیه را به تفصیل بیان نمود. پس از این تاریخ، او و خاندانش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب برخی آرای شیخیه کرمان و محمد کریم خان مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است. (۲۳۴) از جمله فرزندان میرزا موسی احقاقی، میرزا علی، میرزا حسن و میرزا محمد باقر هستند که از علمای بزرگ شیخیه بودند. هم اینکه مرکز این گروه کشور کویت است و ریاست آن را میرزا حسن احقاقی بر عهده دارد که مرجع فقهی شیخیه آذربایجان و اسکو می باشد. (۲۳۵)

شیخیه کرمان و آذربایجان در اعتقادات خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می دانند اما در فروع دین و اعمال با یکدیگر اختلاف نظر دارند. کرمانی ها از شیوه اخباری گری پیروی می کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند، امام شیخیه آذربایجان به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می کنند، البته در عقاید نیز شیخیه آذربایجان برخلاف شیخیه کرمان، خود نیز به اجتهاد می پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی ها و آذربایجانی ها مسأله رکن رابع است. شیخیه کرمان اصول دین را چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می دانند. مراد آنها از رکن رابع، شیعه کامل است که واسطه میان شیعیان و امام غایب می باشد. (۲۳۶) اما شیخیه آذربایجان به شدت منکر اعتقاد به رکن رابع هستند. (۲۳۷) و اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت می دانند. آنان چنین استدلال می کنند که شیخ احمد احسائی در ابتدای رساله حیوه النفس و سید کاظم رشتی در رساله اصول عقاید، اصول دین را پنج اصل مذکور می دانند و در هیچ یک از کتب و رسائل این دو نفر نامی از رکن رابع برده نشده است. (۲۳۸)

چکیده

۱. به پیروان شیخ احمد احسائی شیخیه گفته می شود. او علاوه بر فقه و اصول و حدیث در علوم ریاضی و طب و نجوم و ... هم مطالعاتی داشته است و به واسطه برخی از دیدگاههایش از سوی عده ای از علما با وی مخالفت شد و حتی مورد تکفیر قرار گرفت.

۲. از مهمترین آثار او جوامع الکلم و شرح زیاره جامعه کبیره و حیاة النفس فی حظیر القدس می باشد.

۳. مبنای اصلی احسائی در کسب معارف این است که همه علوم و معارف در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام می باشد و تنها راه کشف معارف توسل به آنان است و عقل مستقلا قادر به درک حقایق نیست. معروفترین رأی او درباره کیفیت معاد جسمانی است. او اصل معاد جسمانی را که مورد تاءکید آیات و روایات است با تفسیر خاصی از جسم می پذیرد. این رأی او با مخالفتهایی روبرو شده است.

۴. عقیده احسائی درباره امان معصوم سبب شده برخی او را در زمره غالیان به شمار آورند. او معصومین علیه السلام را واسطه فیض الهی می داند که به اذن الهی موجودات را آفریده اند. او این نقش را بر اساس علل اربعه ارسطو توضیح می دهد.

۵. از شاگردان احسائی که پس از او آثاری را از خود به جای گذارده، سید کاظم رشتی است که به عقیده برخی منشاء اکثر آرای نادرست شیخیه اوست.

۶. یکی از شاگردان سید کاظم، میرزا علی محمد ملقب به باب بود که ادعای بابیت و سپس نبوت نمود.

۷. در آذربایجان سه طایفه به تبلیغ آرای احسائی پرداختند. خانواده حجه السلام اولی از آنهاست. خانواده ثقه السلام دومین و خاندان احقاقی سومین آنهاست.

۸. شاخه دیگر شیخیه مربوط به کرمان است، که شیوه اخباری گری داشتند و اختلافاتی هم با شیخیه آذربایجان دارند.

پرسش

۱. فرقه شیخیه توسط چه کسی و چگونه پیدا شد؟

۲. مبانی اصلی این فرقه چیست و چرا رهبر آن تکفیر شد؟

۳. تفاوتهای شیخیه کرمان و آذربایجان چیست؟

۱۸- بابیه و بهائیه

بابیه

بنیان گذار فرقه بابیه سید علی محمد شیرازی است. از آنجا که او در ابتدای دعوتش مدعی بابیت امام دوازدهم شیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان می دانست، ملقب به ((باب)) گردید و پیروانش ((بابیه)) نامیده شدند. سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ق. در شیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشتن آموخت. شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی (بنیان گذار شیخیه) و شاگردش سید کاظم رشتی بود و لذا سید علی محمد از همان دوران با

شیخیه آشنا شد ، به طوری که چون سید علی محمد در سن حدود نوزده سالگی به کربلا رفت در درس سید کاظم رشتی حاضر شد . در همین درس بود که با مسائل عرفانی و تفسیر و تاءویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد. قبل از رفتن به کربلا ، مدتی در بوشهر اقامت کرد و در آنجا به ((ریاضت کشی)) پرداخت . نقل شده است که در هوای گرم بوشهر بر بام خانه رو به خورشید اورادی می خواند . پس از درگذشت سید کاظم رشتی تا مریدان و شاگردان وی جانشینی برای او می جستند که مصداق ((شیعه کامل)) یا ((رکن رابع)) شیخیه باشد . در این باره میان چند تن از شاگردان رقابت افتاد و سید علی محمد نیز در این رقابت شرکت کرد ، بلکه پای از جانشینی سید رشتی فراتر نهاد و خود را باب امام دوازدهم شیعیان یا ((ذکر)) او ، یعنی واسطه میان امام و مردم ، شمرد . هجده تن از شاگردان سید کاظم رشتی که همگی شیخی مذهب بودند (و بعدها سید علی محمد آنها را حروف حی : ح ۱۰ ، نامید) از او پیروی کردند .

علی محمد در آغاز امر بخشهایی از قرآن را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود تاءویل کرد و تصریح کرد که از سوی امام زمان (عج) مأمور به ارشاد مردم است . سپس مسافرتهایی به مکه و بوشهر کرد و دعوت خود را آشکارا تبلیغ کرد . یارانش نیز در نقاط دیگر به تبلیغ ادعاهای علی محمد پرداختند . پس از مدتی که گروههایی به او گرویدند ، ادعای خود را تغییر داد و از مهدویت سخن گفت و خود را مهدی موعود معرفی کرد و پس از آن ادعای نبوت و رسالت خویش را مطرح کرد و مدعی شد که دین اسلام فسخ شده است و خداوند دین جدیدی همراه با کتاب آسمانی تازه به نام ((بیان)) را بر او نازل کرده است . علی محمد در کتاب بیان خود را برتر از همه پیامبران دانسته و خود را مظهر نفس پروردگار پنداشته است .

در زمانی که علی محمد هنوز از ادعای بابیت امام زمان علیه السلام فراتر نرفته بود به دستور والی فارس در سال ۱۲۶۱ ق . دستگیر و به شیراز فرستاده شد و پس از آن و پس از آنکه در مناظره با علمای شیعه شکست خورد اظهار ندامت کرد و در حضور مردم گفت : ((لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند . لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند)). پس از این واقعه شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد . در همین قلعه با مریدانش مکاتبه داشت و از اینکه می شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می کوشند به شوق افتاد و کتاب بیان را در همان قلعه نوشت . دولت محمد شاه قاجار برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در سال ۱۲۶۴ ق . وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه منتقل کرد . پس از چندی او را به تبریز بردند و در حضور چند تن از علما محاکمه شد . علی محمد در آن مجلس آشکارا از مهدویت خود سخن گفت و ((بابیت امام زمان)) را که پیش از آن ادعا کرده بود به ((بابیت علم خداوند)) تاءویل کرد . علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند ، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند . در نتیجه وی را چوب زده تنبیه نمودند و او از دعاوی خویش تبری جست و توبه نامه نوشت . اما این توبه نیز مانند توبه قبلی او واقعی نبود ، از این رو پس از مدتی ادعای پیامبری کرد .

پس از مرگ محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق . مریدان علی محمد ، آشوبهایی در کشور پدید آوردند و در مناطقی به قتل و غارت مردم پرداختند . در این زمان میرزا تقی خان امیرکبیر - صدر اعظم ناصرالدین شاه - تصمیم به قتل علی محمد و فرو نشانیدن فتنه بایبیه گرفت . برای این کار از علما فتوا خواست . برخی علما به دلیل دعاوی مختلف و متضاد او و رفتار جنون آمیزش شبه خبط دماغ را مطرح کردند و از صدور حکم اعدام او خودداری کردند . اما برخی دیگر علی محمد را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند و از این رو حکم به قتل او دادند . علی محمد همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد .

همان طور که دیدیم سید علی محمد آرا و عقاید متناقضی ابراز داشته است اما از کتاب بیان که آن را کتاب آسمانی خویش می دانست ، برمی آید که خود را برتر از همه انبیای الهی و مظهر نفس پروردگار می پنداشته است و عقیده داشت که با ظهورش آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن ، به پا شده است . علی محمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را ((من یظهره الله)) (کسی که خدا او را آشکار می کند) خوانده است و در ایمان پیروانش بدو تاءکید فراوان دارد . او نسبت به کسانی که آیین او را نپذیرفتند خشونت بسیاری را سفارش کرده است و از جمله وظایف فرمانروای بابی را این می داند که نباید جز بابیها کسی را بر روی زمین باقی بگذارد . باز دستور می دهد غیر از کتابهای بابیان همه کتابهای دیگر باید محو و نابود شوند و پیروانش نباید جز کتاب بیان و کتابهای دیگر بابیان ، کتاب دیگری را بیاموزند .

بهائیه

فرقه بهائیه ، منشعب از فرقه بابیه است . بنیان گذار آیین بهائیت ، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله است ، و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است . پدرش از منشیان عهد محمد شاه قاجار و مورد توجه قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود برکنار شد و به شهر نور رفت . میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳ در تهران به دنیا آمد و آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند . پس از ادعای بابیت توسط سید علی محمد شیرازی در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از فعال ترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری ، بویژه در نور و مازندران پرداخت . برخی از برادرانش از جمله برادر کوچکترش میرزا یحیی معروف به ((صبح ازل)) نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند .

پس از اعدام علی محمد باب به دستور امیر کبیر ، میرزا یحیی ادعای جانشینی باب را کرد . ظاهرا یحیی نامه هایی برای علی محمد باب نوشت و فعالیتهای پیروان باب را توضیح داد . علی محمد باب در پاسخ به این نامه ها وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و او را وصی و جانشین خود اعلام کرد . برخی گفته اند این نامه ها توسط میرزا حسینعلی و به امضای میرزا یحیی بوده است و حسینعلی این کار و نیز معرفی یحیی به عنوان جانشینی باب را برای محفوظ ماندن خود از تعرض مردم انجام داده است و علی محمد در پاسخ به نامه ها میرزا یحیی را وصی خود ندانسته بلکه به او توصیه کرده که در سایه برادر بزرگتر خویش حسینعلی قرار گیرد . در هر حال ، پس از باب عموم بابیه به جانشینی میرزا یحیی معروف به صبح ازل معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت ، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت .

امیر کبیر برای فرونشاندن فتنه بابیان از میرزا حسینعلی خواست تا ایران را به قصد کربلا ترک کند ، و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت ؛ اما چند ماه بعد ، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری ، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت . در همین سال تیراندازی بابیان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابیها انجامید ، و چون شواهدی برای نقش حسینعلی در طراحی این سوء قصد وجود داشت ، او را دستگیر کردند . اما حسینعلی به سفارت روس پناه برد و شخص سفیر از او حمایت کرد . سرانجام با توافق دولت ایران و سفیر روس ، میرزا حسینعلی به بغداد منتقل شد و بدین ترتیب بهاء الله با حمایت دولت روس از مرگ نجات یافت . او پس از رسیدن به بغداد نامه ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس برای این حمایت قدردانی کرد . در بغداد کنسول دولت انگلستان و نیز نماینده دولت فرانسه با بهاء الله ملاقات کردند و حمایت دولتهای خویش را به او ابلاغ کردند و حتی تابعیت انگلستان و فرانسه را نیز پیشنهاد نمودند . والی بغداد نیز با حسینعلی بابیان با احترام رفتار کرد و حتی برای ایشان مقرری نیز تعیین شد .

میرزا یحیی که عموم بابیان او را جانشین بلامنازع باب می دانستند ، با لباس درویشی مخفیانه به بغداد رفت و چهار ماه زودتر از بهاء الله به بغداد رسید . در این هنگام بغداد و کربلا و نجف مرکز اصلی فعالیت‌های بابیان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می شد . در این زمان برخی از بابیان ادعای مقام ((من یظهر اللهی)) را ساز کردند . می دانیم که علی محمد باب به ظهور فرد دیگری پس از خود بشارت داده بود و او را ((من یظهر الله)) نامیده بود و از بابیان خواسته بود به او ایمان بیاورند . البته از تعبیرات وی برمی آید که زمان تقریبی ظهور فرد بعدی را دو هزار سال بعد می دانسته است ، بویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله فسخ کتاب بیان خویش می دانسته است . اما شماری از سران بابیه به این موضوع اهمیت ندادند و خود را ((من یظهره الله)) یا ((موعود بیان)) دانستند . گفته شده که فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند که بیشتر این مدعیان با طراحی حسینعلی و همکاری یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند . آدمکشی هایی که در میان بابیان رواج داشت و همچنین دزدیدن اموال زائران اماکن مقدسه در عراق و نیز منازعات میان بابیان و مسلمانان باعث شکایت مردم عراق و بویژه زائران ایرانی گردید و دولت ایران از دولت عثمانی خواست تا بابیها را از بغداد و عراق اخراج کند . بدین ترتیب در اوایل سال ۱۲۸۰ ق . فرقه بابیه از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه منتقل شدند در این زمان میرزا حسینعلی مقام ((من یظهر اللهی)) را برای خود ادعا کرد و از همین جا نزاع اصلی و جدایی و افتراق در میان بابیان آغاز شد . بابیهایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی (صبح ازل) باقی ماندند ، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزا حسینعلی (بهاء الله) بهائی خوانده شدند . میرزا حسینعلی با ارسال نوشته های خود به اطراف و اکناف رسماً بابیان را به پذیرش آیین جدید فرا خواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند . منازعات ازلیه و بهائیه در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر یک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را باز گفتند . بهاء الله در کتابی به نام بدیع ، وصایت و جانشینی صباح ازل را انکار کرد و به افشاگری اعمال و رفتار او و ناسزاگویی به او و پیروانش پرداخت . در برابر ، عزیزه خواهر آن دو در کتاب تنبیه النائمین کارهای بهاء الله را افشا کرد و یک بار نیز او را به مباحله فرا خواند . نقل شده است که در این میان صبح ازل برادرش بهاء الله را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت بهاء الله تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا بود . سرانجام حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیریها بهاء الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل را به قبرس تبعید کرد ، اما دشمنی میان دو گروه ادامه یافت . بهاء الله مدت نه سال در قلعه ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در ۱۳۰۸ ق . در شهر حیفا از دنیا رفت .

میرزا حسینعلی پس از اعلام ((من یظهره اللهی)) خویش ، به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت . بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود . او خود را خدای خدایان ، آفریدگار جهان ، کسی که ((لم یلد و لم یولد)) است ، خدای تنهای زندانی ، معبود حقیقی ، رب ما یری و ما لایری نامید . پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره اش ترویج کردند ، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند و قبر او را قبله خویش گرفتند .

گذشته از ادعای ربوبیت ، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را ((ناسخ جمیع صحائف)) و ((مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی)) می شمارند . بابیهایی که از قبول ادعای او امتناع کردند ، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود ، از این رو که به اعتقاد آنان ، نسخ کتاب بیان نمی توانست در فاصله بسیار کوتاهی روی دهد . بویژه آنکه احکام بیان و اقدس هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند ؛ اساس بابیت ، از بین بردن همه کتابهای غیر بابی و قتل عام مخالفان بود ، در حالی که اساس بهائیت ، ((راءفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل)) بود . با این حال میرزا

حسینعلی در برخی جاها منکر نسخ بیان شد .

مهم ترین برهان او بر حقانیت ادعایش ، مانند سید باب ، سرعت نگارش و زیبایی خط بود . نقل شده که در هر شبانه روز یک جلد کتاب می نوشت . بسیاری از این نوشته ها بعدها به دستور میرزا حسینعلی نابود شد . نوشته های باقیمانده او نیز مملو از اغلاط املائی ، انشایی ، نحوی و غیر آن بود . مهمترین کتاب بهاء الله ایقان بود که در اثبات قائمیت سید علی محمد باب در آخرین سالهای اقامت در بغداد نگاشت .

اغلاط فراوان و نیز اظهار خضوع بهاءالله نسبت به برادرش صبح ازل در این کتاب سبب شد که از همان سالهای پایانی زندگی میرزا حسینعلی پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد .

بهائیه پس از بهاءالله

پس از مرگ میرزا حسینعلی ، پسر ارشد او عباس افندی (۱۲۶۰-۱۳۴۰ ق.) ملقب به عبدالبهاء جانشین وی گردید . البته میان او و برادرش محمد علی بر سر جانشینی پدر مناقشاتی رخ داد که منشاء آن صدور ((لوح عهدی)) از سوی میرزا حسینعلی بود که در آن جانشین خود را عباس افندی و بعد از او محمد علی افندی معین کرده بود . در ابتدای کار اکثر بهائیان از محمد علی پیروی کردند اما در نهایت عباس افندی غالب شد . عبدالبهاء ادعایی جز پیروی از پدر و نشر تعالیم او نداشت و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی ، رسماً و با التزام تمام ، در مراسم دینی از جمله نماز جمعه شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار به کلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند . در اواخر جنگ جهانی اول ، در شرایطی که عثمانیها درگیر جنگ با انگلیسیها بودند و آرتور جیمز بالفور ، وزیر خارجه انگلیس در صفر ۱۳۳۶ / نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین را صادر کرده بود ، مسائلی روی داد که جمال پاشا ، فرمانده کل قوای عثمانی ، عزم قطعی بر اعدام عبدالبهاء و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت . برخی مورخان ، منشاء این تصمیم را روابط پنهان عبدالبهاء با قشون انگلیس که تازه در فلسطین مستقر شده بود ، می دانند . لرد بالفور بلافاصله به سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور داد تا با تمام قوا در حفظ عبدالبهاء و بهائیان بکوشد . پس از تسلط سپاه انگلیس بر حیفا ، عبدالبهاء برای امپراتور انگلیس ، ژرژ پنجم ، دعا کرد و از اینکه سرپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد . پس از استقرار انگلیسی ها در فلسطین ، عبدالبهاء در سال ۱۳۴۰ ق . درگذشت و در حیفا به خاک سپرده شد . در مراسم خاکسپاری او نمایندگانی از دولت انگلیس حضور داشتند و چرچیل ، وزیر مستعمرات بریتانیا ، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد .

از مهمترین رویدادهای زندگی عبدالبهاء ، سفر او به اروپا و امریکا بود . این سفر نقطه عطفی در ماهیت آیین بهایی محسوب می گردد . پیش از این مرحله ، آیین بهایی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام یا تشیع و یا شاخه ای از متصوفه شناخته می شد و رهبران بهائیه برای اثبات حقانیت خود از قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می پرداختند و این دلایل را برای حقانیت خویش به مسلمانان و بویژه شیعیان ارائه می کردند . مهمترین متن احکام آنان نیز از حیث صورت با متون فقهی اسلامی تشابه داشت . اما فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران و مهاجرات به استانبول و بغداد و فلسطین و در نهایت ارتباط با غرب ، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده ، بویژه اسلام ، دور کرد .

عبدالبهاء در سفرهای خود تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب ، خصوصاً تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و

اومانيسم متداول بود ، آشتی داد . البته باید توجه داشت که خود بهاء الله نیز در مدت اقامتش در بغداد با برخی از غربزده های عصر قاجار مثل میرزا ملکم خان ، که به بغداد رفته بودند آشنا شد .

همچنین در مدت اقامتش در استانبول با میرزا فتحعلی آخوند زاده که سفری به آن دیار کرده بود آشنا گردید . افکار این روشنفکران غربزده در تحولات فکری میرزا حسینعلی بی تاءثیر نبود . نمونه ای از متاءثر شدن عبد البهاء از فرهنگ غربی مساءله وحدت زبان و خط بود که یکی از تعالیم دوازده گانه او بود . این تعلیم برگرفته از پیشنهاد زبان اختراعی اسپرانتو است که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود ، ولی بزودی غیر عملی بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشی افتاد . موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از : ترک تقلید (تحری حقیقت) تطابق دین با علم و عقل ، وحدت اساس ادیان ، بیت العدل ، وحدت عالم انسانی ، ترک تعصبات ، الفت و محبت میان افراد بشر ، تعدیل معیشت عمومی ، تساوی حقوق زنان و مردان ، تعلیم و تربیت اجباری ، صلح عمومی و تحریم جنگ . عبد البهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می کرد و معتقد بود پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشت .

پس از عبد البهاء ، شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی فرزند ارشد دختر عبد البهاء ، بنا به وصیت عبد البهاء جانشین وی گردید . این جانشینی نیز با منازعات همراه بود زیرا بر طبق وصیت بهاء الله پس از عبد البهاء باید برادرش محمد علی افندی به ریاست بهائیه می رسید . اما عبد البهاء او را کنار زد و شوقی افندی را به جانشینی او نصب کرد و مقرر نمود که ریاست بهائیان پس از شوقی در فرزندان ذکور او ادامه یابد .

برخی از بهائیان ریاست شوقی را نپذیرفتند و شوقی به رسم معهود اسلاف خود به بدگویی و ناسزا نسبت به مخالفان پرداخت . شوقی بر خلاف نیای خود تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه امریکایی بیروت و سپس در آکسفورد تحصیل کرده بود . نقش اساسی او در تاریخ بهائیه ، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند بویژه در دهه شصت میلادی در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره ای بهائی موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسید . تشکیلات بهائیان که شوقی افندی به آن ((نظم اداری امر الله)) نام داد ، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حیفا (در کشور اسرائیل) که به ((بیت العدل اعظم الهی)) موسوم است اداره می گردد . در زمان حیات شوقی از تاءسیس این دولت حمایت کرد و مراتب دوستی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل به رئیس جمهور اسرائیل ابلاغ کرد .

بنابر تصریح عبد البهاء پس از وی بیست و چهار تن از فرزندان ذکورش ، نسل بعد از نسل با لقب ولی امرالله باید رهبری بهائیان را بر عهده می گرفتند و هر یک باید جانشین خود را تعیین می کرد . اما شوقی افندی عقیم بود و طبعاً پس از وفاتش دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد . ولی سرانجام همسر شوقی افندی ، روحیه ماکسول و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به ((ایادیان امرالله)) اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و بیت العدل را در ۱۹۶۳ تاءسیس کردند . از گروه ایادیان امرالله در زمان حاضر سه نفر یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به ((مشاورین قاره ای)) معروف اند رهبری اکثر بهائیان را بر عهده دارند . به موازات رهبری روحیه ماکسول ، چارلز میس ریمی نیز مدعی جانشینی شوقی افندی را کرد و گروه ((بهائیان ارتدکس)) را پدید آورد که امروزه در امریکا ، هندوستان و استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده اند . عده ای دیگر از بهائیان به رهبری جوانی از بهائیان خراسان ، به نام جمشید معانی که خود را ((سماء الله)) می خواند ، گروه دیگری از بهائیان را

تشکیل دادند که در اندونزی ، هند ، پاکستان و امریکا پراکنده اند . بر طبق آمارهای بهائیان جمعیت آنان در سال ۱۹۹۲ ، پنج میلیون نفر تخمین زده می شود که البته این آمار اغراق آمیز است .

آیینها و باورهای بهائیان

نوشته های سید علی محمد باب ، میرزا حسینعلی بهاء الله و عبدالبهاء ، تا حدی نیز شوقی افندی ربانی ، از نظر بهائیان مقدس است ، اما کتب باب عموماً در دسترس بهائیان قرار نمی گیرد ، و دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسینعلی نوری در نزد آنان از اهمیت خاصی برخوردار است . تقویم شمسی بهائی از نوروز آغاز گشته به نوزده ماه ، در هر ماه به نوزده روز تقسیم می شود و چهار روز (در سالهای کبیسه پنج روز) باقیمانده ایام شکرگزاری و جشن تعیین شده است . بهائیان موظف به نماز روزانه و روزه به مدت نوزده روز در آخرین ماه سال و زیارت یکی از اماکن مقدسه ایشان ، شامل منزل سید علی محمد باب در شیراز و منزل میرزا حسینعلی نوری در بغدادند .

بهائیان همچنین به حضور در ضیافات موظف اند که هر نوزده روز یک بار تشکیل می گردد . در آیین بهایی نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضر به سلامت منع شده و رضایت والدین عروس و داماد در ازدواج ضروری شمرده شده است . آیین بهایی از ابدای پیدایش در میان مسلمانان به عنوان یک انحراف اعتقادی (فرقه ضاله) شناخته شد . ادعای بابیت و سپس قائمیت و مهدویت توسط سید علی محمد باب با توجه به احادیث قطعی پذیرفته نبود . ویژگیهای مهدی در احادیث اسلامی به گونه ای تبیین شده که راه هر گونه ادعای بیجا را بسته است . در احادیث ادعای بابیت امام غایب به شدت محکوم شده است . ادعای دین جدید توسط باب و بهاء الله با اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که توسط همه مسلمانان پذیرفته شده است ، سازگار نبود . از این رو علی رغم تبلیغات گسترده ، بهائیان در میان مسلمانان و شیعیان جایگاهی نیافتند .

تاریخ پر حادثه رهبران بهائی ، نادرست درآمدن پیشگویی های آنان و منازعات دور از ادب از یکسو و حمایتهای دولتهای استعماری در مواضع مختلف از سران بهایی و بویژه همراهی آنان با دولت اسرائیل از سوی دیگر ، زمینه فعالیت در کشورهای اسلامی ، خصوصاً ایران ، را از بهائیان گرفت . مؤلفان بسیاری در نقد این آیین کتاب نوشتند . علمای حوزه های علمیه شیعه و دانشگاه الازهر و مفتیان بلاد اسلامی جدا بودن این فرقه از امت اسلامی را اعلام داشتند و آنان را مخالفان ضروریات اسلام معرفی کردند . بازگشت برخی مقامات و مبلغان بهائی از این آیین و افشای مسائل درونی این فرقه ، نیز عامل مهم فاصله گرفتن مسلمانان از این آیین بوده است . (۲۳۹)

چکیده

۱. بنیان گذار فرقه بابیه ، سید علی محمد شیرازی است . او چون در ابتدا مدعی باب بودن (دروازه ارتباط) با امام زمان علیه السلام بود ملقب به باب شد و پیروانش ((بابیه)) نامیده شدند . او از ابتدا با شیخیه آشنا شد و از این طریق راهی به مسائل عرفانی و تفسیر آیات و احادیث یافت .

۲. پس از مرگ سید کاظم رشتی ، مریدان او به دنبال جانشینی بودند . سید علی محمد در این موقعیت خود را باب امام دوازدهم معرفی کرد و برخی از پیروان سید کاظم هم از او تبعیت کردند . سید علی محمد به تدریج ادعای مهدویت ، و سرانجام نبوت نمود .

۳. سید علی محمد چندین بار توسط حکومت وقت دستگیر و هر دفعه از گذشته خود ابراز ندامت نمود لکن هر بار توبه را می شکست و دوباره تبلیغ را شروع می نمود تا اینکه سرانجام در تبریز تیرباران شد .
۴. باب آرای متناقضی ابراز نموده که برخی در کتاب بیان او آمده است . او نسبت به کسانی که آیین او را نپذیرند خشونت زیادی سفارش کرده است ؛ همه افراد جز بایی ها باید از بین بروند و همه کتابهای دیگر باید محو شوند .
۵. فرقه بهائیه منشعب از فرقه بابیه است . بنیان گذار آیین بهائیت ، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله است . او از پیروان و مبلغان باب بود . برادر کوچکتری هم به نام میرزا محیی (صبح ازل) داشت که وصیتی از باب مبنی بر جانشینی در دست داشت و از این رو پس از مرگ باب ، عده ای او را جانشین باب دانستند لکن به جهت سن کم ، میرزا حسینعلی زمام کارها را به دست گرفت .
۶. از آنجا که باب به ظهور فردی پس از خود با مقام ((من یظهره الله)) نوید داده بود افراد زیادی ادعای چنین مقامی کردند که توسط حسینعلی و همکاری یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند . سپس میرزا حسینعلی این مقام را برای خود ادعا کرد و از اینجا نزاع اصلی در میان بایبان آغاز شد . بایی هایی که ادعای حسینعلی را نپذیرفتند و بر جانشینی یحیی باقی ماندند ازلی نام گرفتند و پیروان حسینعلی (بهاء الله) بهائی خوانده شدند . او با ارسال نامه هایی به اطراف رسماً آیین جدید را اعلام و عده زیادی به او ایمان آوردند .
۷. میرزا حسینعلی مقامات زیادی برای خود ادعا کرد که مهمترین آنها مقام الوهیت و ربوبیت بود . او همچنین ادعای شریعت جدیدی نمود و کتاب اقدس را نگاشت .
- مهمترین کتاب بهاء الله ایقان بود که در آخرین سالهای اقامتش در بغداد نوشته است .
۸. پس از مرگ میرزا حسینعلی ، پسر بزرگش عباس افندی ملقب به عبدالبهاء ، جانشین وی شد . از رویدادهای مهم در زمان او ، سفرش به اروپا و امریکا بود که نقطه عطفی در آیین بهایی محسوب می شود و او در این سفرها تعالیم باب و بهاء را با آنچه در غرب تحت عنوان مدرنیسم متداول بود آشتی داد .
۹. برخی از تاءثیرات فرهنگ غربی در عبدالبها در تعالیم او آشکار است : ترک تقلید ، تطابق دین و علم و عقل ، وحدت زبان و خط ، وحدت اساسی ادیان ، ترک تعصبات ، تساوی حقوق زن و مرد و ...
۱۰. پس از عبدالبهاء ، شوقی افندی فرزند ارشد دخترش بنا به وصیت عبدالبها جانشین وی شد . او بر خلاف نیای خود از دانشگاه بیروت و آکسفورد تحصیلات رسمی داشت . وی نقش ویژه ای در توسعه تشکیلات اداری و جهانی آیین بهائیت ایفا نمود.
۱۱. آیین بایی و بهایی از ابتدای پیدایش در میان مسلمانان به عنوان اعتقادی انحرافی و فرقه ضاله شناخته شده است . ویژگیهای مهدی موعود در احادیث اسلامی به نحوی تبیین شده که راه هر گونه ادعای نادرست را می بندد . ادعای دین جدید توسط باب و بهاء مخالف با اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام است . لذا علیرغم تبلیغات وسیع هیچ گاه بهائیان در میان

پرسش

۱. فرقه بابیه چگونه و توسط چه کسی پیدا شد ؟
۲. نحوه پیدایش فرقه بهائیه چگونه بوده است و بهاء الله چه ادعاهایی اظهار کرده بود ؟
۳. چگونه فرقه بهائیه از فرهنگ غرب متاثر شد ؟
۴. چرا آیین بهائیت در میان مسلمانان جایگاهی نیافت ؟

پی نوشتها

- ۲۲۸- دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۶، ص ۶۶۲-۶۶۴، دائرة المعارف تشیع ، ج ۱، ص ۵۰۰-۵۰۱.
- ۲۲۹- شرح الزیارة الجامعه الکبیره ، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹ (کرمان ، چاپخانه سعادت ، ۱۳۵۶ش).
- ۲۳۰- شرح الزیارة ، ج ۴، ص ۲۶-۳۰، مجموعه الرسائل (مشمول بر ۲۳ رساله)، ص ۳۰۸.
- ۲۳۱- شرح الزیارة ، ج ۳، ص ۲۹۷، ج ۴، ص ۴۸-۷۹، مجموعه الرسائل ، ص ۳۲۳.
- ۲۳۲- السید محسن الامین ، اعیان الشیعه ، ج ۲، ص ۵۹۰.
- ۲۳۳- رک : محمد جواد مشکور: فرهنگ فرق اسلامی ، ص ۲۶۶-۲۶۸.
- ۲۳۴- رک : احقاق الحق ، ص ۱۶۷-۲۲۳.
- ۲۳۵- رک : میرزا عبدالرسول الحائری الاحقاقی ، قرن من الاجتهاد والمرجعیه فی اسره الاحقاقی .
- ۲۳۶- آنان معاد و عدل را از اصول عقادی نمی شمارند، چرا که اعتقاد به توحید و نبوت ، خود، مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است ، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم .
- ۲۳۷- رک : احقاق الحق ، ص ۱۶۷.
- ۲۳۸- رک : غلامحسین معتمد الاسلام ، کلمه ای از هزار، ص ۶۴-۶۶ (تبریز چاپخانه شفق، ۱۳۹۸).
- ۲۳۹- در نگارش این فصل ، از کتاب دانشنامه جهان اسلام ، ج ۱، ص ۱۶-۱۹، و ج ۴، ص ۷۳۳-۷۴۳ استفاده شد.